

6. ادامه تحقیق با گفتگو از اصل عدم ولایت

از اصل عدم ولایت و عدم صلاحیت افراد برای تصرف در شئون دیگران و نیازمندی ولایت و صلاحیت مزبور به جعل معتبر معتبر به مناسبت‌های گوناگون، بارها صحبت کرده‌ایم¹ و آن چه در این جا مطرح می‌شود ویژه قضا و بومی این مساله است؛ بدین قرار:

اگر قضا را به ولایت تفسیر کنیم - که مفروض چنین است - نیازمند جعل معتبر شرعی است. این نیازمندی از روایات نیز قابل استفاده است (فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیا/² اجعلوا بینکم رجلا قد عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا /³ فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما).⁴ به علاوه بر اساس مبانی اعتقادی و کلامی امامیه ولایت عامه از ائمه - علیهم السلام - به فقیه و مجتهد سرازیر می‌شود، لکن به دیگران - جز در موارد خاص - سرایت نمی‌کند. بر این بنیان‌هاست که نباید شأن قضا را برای غیر مجتهد تعریف کرد، در هر سطح از توانایی که باشد.

اصل عدم ولایت را می‌توان به اصل فساد (و عدم ترتب اثر) رسانید.⁵

موقعیت این اصل

اصل مزبور از چنان موقعیتی برخوردار است که خروج از آن دلیل می‌خواهد و مقدار خروج هم تابع گستره مدلول آن دلیل است و در زمان شک مستقر باید به قدر متیقن از دلالت دلیل مخرج اخذ کرد.

سازکارهای خروج از این اصل

از مجموع عناصر و سازکارهای حاضر در صحنه (سازکارهایی که گفته شده یا می‌تواند گفته شود): امور ذیل است:

أ. تردید در صحت ولایت‌انگاری قضا به طور مطلق

سخنی قبلا از محقق خوانساری نقل گردید که قضا در احکام «لیس ازید من بیان الحکم الالهی، نعم فی الموضوعات یتصور الولاية».⁶

در ادامه بیان این تردید، می‌توان گفت: این صحیح است که قضا از جنس حکم است نه فتوای کلی لکن آن چه را قاضی بیان می‌کند مستلزم هیچ تصرفی در شئون دیگران نیست؛ آری وقتی حکم قاضی به مرحله اجرا درمی‌آید. که معمولا عمال حکومت عهده‌دار آن هستند. مستلزم تصرف در شئون دیگران است و در این فرقی نیست که داوری در احکام باشد یا در موضوعات؛⁷ مثلا وقتی قاضی حکم به اخراج زید از خانه عمرو یا به اجرای حد بر زید می‌کند و به حکم صلاحیت او برای این داوری، حکم وی نافذ است، چه تصرفی از ناحیه او بر زید شده است؟!

1. از جمله در فقه القضاء صص 103. 116 و ص 258، دلیل دهم برای اعتبار اجتهاد در قاضی و در فقه سیاسی، ص 39 و 40، جلسه اول.
2. الوسائل، ج 27، صفات القاضی، باب 1، ص 13 و 14، ح 5.
3. همان، باب 11، ص 139، ح 6.
4. اصول کافی، ج 1، کتاب فضل العلم، ص 67، ح 10.
5. ر.ک: القضاء و الشهادات، ص 39.
6. جامع المدارک، ج 6، ص 3.
7. شنیدنی است که صاحب جواهر «عدم کون القضا من الولاية» را مسلم می‌داند. جواهر الکلام، ج 40، ص 9.

آری وقتی این حکم به اجرا درمی آید، زید درگیر حکم می شود؛ بنابراین ولایت را باید برای والی و عمال او - که مجریان حکم قضایی اند - در نظر گرفت. البته ممکن است گفته شود: در مفروض سخن، باید قاضی «ولایت بر قضا» و «صلاحیت برای قضا» داشته باشد و همین است که وجوب اطاعت را با خود می آورد، لکن این پدیده غیر از تفسیر قضا به «ولایت علی الناس» است.

بنابراین نفس قضا، ولایت نیست، لکن ولایت در ادامه ی قضا می آید.

بررسی این سازگار

این سازگار فرضا که مورد قبول صددرصد واقع شود، تاثیری بر برآیند بحث ندارد و به جای «قضا ولایت است» گفته می شود: «ولایت بر قضا/ صلاحیت برای قضا، شانی است که باید اعتبار شود»، قهرا بقیه استدلالی که گذشت ادامه می یابد و مستدل، به همان نتیجه ای که بیان کردیم، می رسد.

ب. ادعای دلیل بر قطع اصل در مجال مورد بحث

در این باره به تفصیل صحبت شد و نیازمند طرح دوباره آن نیستیم تنها شبهه قابل طرح در مجال حاضر این است که گفته شود: نسبت اصل مزبور با ادله دال بر عدم اعتبار، عام و خاص من وجه است و ماده اجتماع، قضاوت عادلانه و جامع سایر شرایط از سوی مقلد است که اصل مزبور، آن را رد می کند و ادله مورد اشاره، آن را تثبیت می نماید. دفع این شبهه، سخت نیست حتی در فرض اماره انگاری اصل عدم ولایت هم با تامل اندک رفع می شود.

ج. طرح نهاد قاضی مأذون

قبلا در این باره ابراماً و نقضاً صحبت شد. برخی نه نصب را پذیرفتند و نه وکالت را و برخی بر آن پای فشردند.

بررسی و نقد این سازگار

واضح است که طرح این سازگار در وقتی است که دلیلی بر جواز قضای مقلد نباشد، بلکه دلیل، دلالت بر منع نماید یا کلاً دلیلی بر هیچ طرف نباشد که قهراً اصل عدم، حضور می یابد. و الا نیازی به این سازگار نیست. به نظر می رسد در فرض مزبور نتوان از این سازگار استفاده کرد؛ زیرا با وجود دلیل بر منع یا وجود اصل منع، فقیه نمی تواند غیر مشروع را به نصب یا به وکالت، مشروع نماید. مساله تابع گستره اختیار حاکم هم نیست تا نتیجه را مبنوی نماییم؛⁸ چرا که این کار، شأن معصوم - علیه السلام - هم نیست، هر چند نصب قاضی، از شئون اوست.⁹ دقت شود.

8. تعریضی است بر کلام فقیه نجفی در جواهر الکلام، ج 40، ص 18 و 19.

9. جهت توضیح بیشتر ر.ک: کتاب القضا از محقق رشتی، صص 48، 55؛ و...